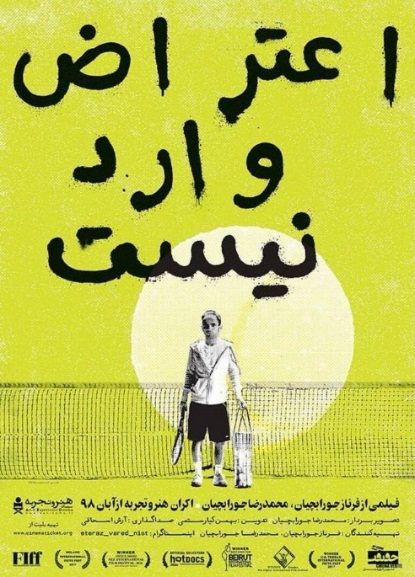
|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرداد  1404 | [www.pecritiue.com](http://www.pecritiue.com) | |
| نقد اقتصاد سیاسی | **زمین‌های طرد**  **مردانگی طبقه‌ی کارگر و نژادپرستی ضدافغان در ایران** | |
|  | | **پانیذ موسوی نطنزی[[1]](#footnote-1)** |
| بازخوانی مستند «اعتراض وارد نیست»، 2025 |



**این مقاله نخستین بار در مجلد ۳۱۴ (بهار ۲۰۲۵)** [**نشریه‌ی پروژه‌ی‌ پژوهش و اطلاع‌رسانی خاورمیانه**](https://merip.org/2025/06/banned-from-the-game-working-class-masculinity-and-anti-afghan-racism-in-iran/) **MERIP منتشر شد.**

**این اثر پیش از آغاز حمله ی اسرائیل به ایران در تاریخ ۲۲ خردادماه سال جاری نهایی شده. در حالی که در پی حمله**

**خشونت ‌نسبت به مهاجران افغان در حال افزایش بود، گذرگاه مرزی اسلام‌ قلعه–دوغارون، یکی از گذرگاه‌های کلیدی بین افغانستان و ایران بسته شده و گزارش شده هزاران افغان در نزدیکی مرز گرفتار شده‌ بودند. آینده‌ی صدها هزار نفر دیگر، حتی نامشخص‌تر از گذشته باقی مانده است. (پ.م.)**

در سال ۲۰۱۶، گل‌آقا، توپ‌جمع‌کن و کارگر یک باشگاه خصوصی تنیس در تجریش در شمال تهران، به اداره‌ای در کرج رفت تا برگه‌ی سرشماری را دریافت کند.

در آنجا کارمندان بخش ثبت‌‌نام به گل‌آقا گفتند که این برگه می‌تواند راه‌هایی برای اقامت دائم و اجازه‌ی کار باز کند. گل‌آقا مانند هزاران افغان دیگر (واژه‌ای که من برای اشاره به یک دسته‌بندی حقوقی و سیاسی جهانی به کار می‌برم)، مطابق با دستورالعمل‌های رسمی عمل کرد و به‌طور رسمی توسط دولت ثبت شد.

با این حال این فرصت‌ها هرگز محقق نشدند. در عوض در مارس ۲۰۲۵ مقامات اعلام کردند که تمامی افغان‌هایی که برگه‌ی سرشماری دارند باید به یک مرکز ثبت‌نام مراجعه کنند، چرا که اعتبار این برگه‌ها تا ۲۰ مارس به پایان خواهد رسید. این اقدام اوج سرکوب گسترده‌تری بود که علیه افغان‌ها در ایران صورت گرفت؛ سرکوبی بر‌آمده از اضطراب‌های برساخته در میان مردم و منتشر شده در پست‌های شبکه‌های اجتماعی و روایت‌هایی در رسانه‌های ایرانی که بر ابهام در مورد شمار افغان‌های حاضر در کشور تأکید دارند.

این دستور در زمینه‌ای صادر شد که در آن مقامات ایرانی در حال برقراری ارتباط با نهادهایی مانند «مرکز بین‌المللی توسعه سیاست مهاجرت» (مستقر در وین) بودند؛ ارتباطی که نه‌تنها با هدف تقویت مرزها، بلکه برای استانداردسازی و مدیریت مهاجرت نیروی کار میان دولت-ملت‌ها دنبال می‌شد. رفت‌وآمد مردان میان ایران و افغانستان در دهه‌های اخیر همواره ادامه داشته است. عبورهای مرزی بدون مدارک از میان رشته‌کوه‌ها و دشت‌ها، پنهان‌شدن زیر کامیون‌ها و در پشت ون‌ها، آنان را در معرض خشونت شبکه‌های سازمان‌یافته‌ی جنایتکار و دولت‌هایی قرار می‌دهد که بر سر کنترل سرزمینیِ حرکت انسان‌ها و کالاها با یکدیگر رقابت می‌کنند. اکنون، این تحول هماهنگ و بین‌المللی در سیاست مهاجرت به توجیه ابزارهای اجباری انجامیده که فقرا و اغلب مردان افغان را هدف قرار می‌دهد.[[2]](#endnote-1)

وقتی گل‌آقا برای وقت تعیین‌‌شده‌اش مراجعه کرد، به او گفتند که نوزدهم ماه مه بازگردد تا برگه‌های خروجش را دریافت کند. سپس باید ظرف ۱۳ روز ایران را ترک می‌کرد. برای این‌که در فهرست سیاه قرار نگیرد — و امکان بازگشت قانونی به ایران با ویزا را از دست ندهد — گل‌آقا دستورالعمل‌های مقام‌ها را دنبال کرد. در اواخر مه، او در میان صدها افغان بود که برای چندین روز در گرمای سوزان اردوگاهی در حاشیه‌ی تهران نگه داشته شدند، در انتظار ماشینی که آنها را به مشهد و سپس به مرز افغانستان ببرد. در اوایل ژوئن، او به همراه همسر و فرزندش از کشور اخراج شد و از طریق هرات وارد کابل شدند.

گل‌آقا اولین بار بار وقتی نوجوان بود به ایران آمده بود، سفری که در فیلم مستند *Overruled* (عنوان اصلی به فارسی: اعتراضواردنیست) محصول سال ۲۰۱۶ به آن پرداخته است. این فیلم ۵۳ دقیقه‌ای ساخته‌ی فرناز و محمدرضا جورابچیان، خواهر و برادر، به زندگی و آرزوهای مردانی از افغانستان می‌پردازد که در زمین‌های تنیس شمال تهران کار می‌کنند. بسیاری از آن‌ها، مانند گل‌آقا، در کودکی یا نوجوانی به ایران آمده‌اند و به فارسی تهرانی صحبت می‌کنند.

این فیلم از آن رو اهمیت دارد که به مردانگی مردان کارگر (مردانگیِ بدن‌هایی که هنگام تولد جنسیت مذکر نسبت داده شده‌ است) از افغانستان در ایران نگاهی می‌اندازد، و همچنین تجربه‌های آن‌ها از نژادپرستی ضدافغان را مستند می‌کند. در روایت‌های رایج درباره‌ی افغان‌ها در ایران، از جمله در رسانه‌ها و سینما، مردان اغلب به‌صورت تک‌بعدی به‌عنوان کارگران ساختمانی یا خدمتکار تصویر می‌شوند. در حالی که فیلم بر کار این مردان و تبعیض روزمره‌ای که با آن مواجه‌اند تمرکز دارد، اما در عین حال شور و تخصص آن‌ها در ورزش تنیس را نیز به تصویر می‌کشد. از این طریق، فیلم تصویر «کارگر افغانی» را به چالش می‌کشد — کلیشه‌ای که وضعیت افغان‌ها را به‌عنوان کارگرانی که نیروی فیزیکی‌شان در خدمت دولت‌ها و کارفرمایان است، امری طبیعی جلوه می‌دهد. این فیلم رمزگشایی از موانعی است که گل‌آقا و همکارانش را از پیشرفت در ورزش یا دیگر حوزه‌های کاری بازمی‌دارند.

ده سال بعد، این مستند همچنان طنین‌انداز است، چرا که افغان‌هایی مانند گل‌آقا هیچ مسیری برای دریافت تابعیت ندارند مگر از طریق ازدواج میان مردان ایرانی و زنانی با گذرنامه‌ی افغانستانی. همچنین مواردی از برخورد ترجیحی دولت برای مشارکت در نیروهای شبه‌نظامی مانند لشکر فاطمیون[[3]](#endnote-2) و شهادت در آن‌ها وجود دارد. گرچه فیلم به‌طور مستقیم وارد بحث سیاست‌های ملی و جهانی مهاجرت درباره افغان‌ها نمی‌شود، اما دینامیک‌هایی را ثبت می‌کند که در زندگی روزمره افغان‌ها، در نتیجه‌ی همین نظام‌ها، شکل می‌گیرند. از این طریق، نمایی نزدیک و ضروری به روابط قدرت و رؤیاها و آرزوهای مردان کارگر افغان ارائه می‌دهد؛ مردانی که در موقعیت‌های حقوقی‌ای‌ گرفتار شده‌اند که به واسطه‌ی نژادپرستی عمومی و ساختاری از نظر سیاسی تغذیه می‌شوند.

**پسرهای توپ‌‌جمع‌کن**

اسماعیل خدایی، یکی دیگر از شخصیت‌های اصلی فیلم، پس از مهاجرت از افغانستان در اوایل دهه‌ی ۱۳۸۰، از کودکی کار خود را به‌عنوان توپ‌‌جمع‌‌کن آغاز کرد.

در بخشی از فیلم، کاپیتان پیشین تیم دیویس‌کاپ ایران (که نامش در فیلم ذکر نمی‌شود) در تحسین توانایی‌های اسماعیل در زمین بازی به بینندگان می‌گوید که اسماعیل بااستعدادترین بازیکن افغان در ایران است. اسماعیل در فیلم به یاد می‌آورد که در سن یازده‌سالگی، عمویش او را به مجموعه‌ی تنیس انقلاب—مجموعه‌ای ورزشی با بودجه‌ی عمومی برد تا از کار ساختمانی سخت سنگین دور نگهش دارد. چند سال پس از ورودش به ایران، در دوره‌ی ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد، او ناچار شد مجموعه‌ی انقلاب را ترک کند و به کار ساختمانی روی آورد، چرا که این مجموعه دیگر به افغان‌ها اجازه‌ی کار نمی‌داد. در نهایت، برادرش او را دوباره به دنیای تنیس بازگرداند و اسماعیل در یک باشگاه خصوصی تنیس مشغول به کار شد.

در دهه‌های پیشین، بازیکنان تنیس ایرانی نیز اغلب کار خود را به‌ عنوان توپ‌جمع‌ کن آغاز می‌کردند و از سنین پایین، گاه حتی شش‌سالگی، با گذراندن روز و شب خود در زمین تنیس، این ورزش را می‌آموختند. در بخشی از مصاحبه، کاپیتان پیشین تیم ملی توضیح می‌دهد که پیش از انقلاب اسلامی، همه‌ی اعضای تیم ملی تنیس ایران از طبقه‌ی کارگر بودند و در مقطعی به‌عنوان توپ‌جمع‌کن فعالیت کرده بودند، اما پس از انقلاب، رئیس جدید فدراسیون تنیس ایران، فعالیت کودکان ایرانی به‌عنوان توپ‌جمع‌کن را ممنوع کرد. در پی آن، پسران افغان، همچون اسماعیل، جای آن‌ها را گرفتند.

در زمان فیلمبرداری، این مردان در اواخر نوجوانی و بیست سالگی بودند و کارهای روزمره و نگهداری زمین‌های تنیس را اداره می‌کردند. اگرچه عنوان «توپ‌‌جمع‌کن» به آن‌ها داده شده بود، وظایف‌شان بسیار گسترده‌تر بود — از کارهای خانگی مانند آشپزی و نظافت تا نگهداری و مدیریت امور روزانه‌ی زمین‌های تنیس. در یکی از صحنه‌ها، دوربین گل‌آقا را دنبال می‌کند که صبح زمین را آماده می‌کند: چراغ را روشن می‌کند، با استفاده از جاروی با زنجیرهای فلزی روی زمین خاکی می‌رود تا سطح آن را صاف کند، خطوط سفید گچ را جارو می‌زند و زمین را آب‌پاشی می‌کند تا گردوغبار قبل از تمرین بنشیند. در زمستان، برف روی پوشش زمین را پاک می‌کند. مرزهای بین محل کار و محل زندگی درهم ریخته‌اند. برخی از مردان در نزدیکی زمین‌ها زندگی می‌کنند تا علاوه بر صرفه‌جویی در هزینه‌ها، بتوانند هرچه سریع‌تر به نیازهای کاری پاسخ دهند.

مثل توپ‌‌جمع‌‌کن‌‌های ایرانی، کودکان افغانستانی نیز در زمین تنیس بزرگ شدند و در همان‌جا بازی کردن را آموختند. اما برخلاف ایرانی‌ها، محدودیتی وجود دارد که فراتر از آن، فارغ از مهارت‌شان، در ورزش نمی‌توانند پیشرفت کنند. در یکی از صحنه‌های نمادین، دوربین گل‌آقا و اسماعیل را دنبال می‌کند که به یک مسابقه می‌روند و با دیگر بازیکنان دیدار و خوش‌آمدگویی گرمی ردوبدل می‌کنند. وقتی متوجه می‌شوند نام‌شان در برنامه نیست، از یکی از برگزارکنندگان دلیل را می‌پرسند. او توضیح می‌دهد که برگزارکنندگان تلاش زیادی کرده‌اند، اما نماینده‌ی فدراسیون گفته است: «افغان‌ها اجازه‌ی بازی ندارند.» گل‌آقا هیچ سخنی نمی‌گوید، اما تمام شور و هیجان آماده‌شدن برای بازی در هوا محو می‌شود. وقتی اسماعیل اشاره می‌کند که اخیراً در مجموعه‌ی آزادی بازی کرده است، برگزارکننده پاسخ می‌دهد که موضع‌گیری درباره‌ی حضور افغان‌ها در مسابقات «سلیقه‌ای» است.

تفکیک فضایی بین مردان افغان و ایرانی، درونمایه‌ی ثابت فیلم است. در یکی از بخش‌ها، فیلم‌سازان محمد را دنبال می‌کنند، مرد افغان که هم به‌عنوان توپ‌جمع‌کن کار می‌کند و هم در کافه‌تریای یک زمین بزرگ‌تر. او در حال تمیز کردن فضای نشستن بیرونی و جمع‌آوری توپ‌ها هنگام تمرین نشان داده می‌شود. وقتی تمرین نیست، گل‌آقا را می‌بینیم که فرش‌های بزرگ را می‌شوید و ماشینی را در حیاط برق می‌اندازد. از سوی دیگر، اسماعیل به‌دلیل مهارت‌های تنیس خود، درجه‌ای از اختیار در باشگاه دارد: او از اعضای باشگاه هزینه دریافت می‌کند و وقتی در زمین به کمک بیشتری نیاز است، وظایف را به توپ‌‌جمع‌کن‌های جوان‌تر واگذار می‌کند. اما او همچنان کارهای نگهداری مانند زه‌کشی راکت‌های تنیس یا تعمیر چراغ‌ها را انجام می‌دهد.

در واقع، به‌رغم مهارت اسماعیل در بازی، او تنها می‌تواند به‌عنوان مربی غیررسمی فعالیت کند. در یکی از صحنه‌ها، او به فیلم‌سازان توضیح می‌دهد که هنگام آموزش به ایرانی‌ها، به دلیل محدودیت‌های رسمی کاری برای افغان‌ها در ایران، او را «‌یار» می‌نامند. به‌عنوان یک افغان، نمی‌تواند گواهی‌نامه‌ی رسمی مربی‌گری تنیس را دریافت کند، زیرا برای این کار به مدارک شناسایی خاصی نیاز دارد. حتی برای کار در باشگاه‌های خصوصی تنیس هم به ضامن ایرانی نیاز است (مانند خرید سیم‌کارت، اجاره‌ی آپارتمان یا اداره‌ی یک کسب‌وکار کوچک). اگرچه بسیاری از افغان‌ها در ایران به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، نمی‌توانند تابعیت ایران را دریافت کنند و همین امر تحصیلات عالی و اخذ مدارک تخصصی مانند مربیگری تنیس را برای اکثر آن‌ها، صرف‌نظر از جنسیت، غیرقابل دسترس می‌کند. در حالی که برخی مدارس دولتی، مثلاً، اجازه‌ی تحصیل به کودکان افغان را می‌دهند، بسیاری این اجازه را نمی‌دهند و آن‌ها مجبورند مدرسه‌های خود را اداره کنند. در سطح دانشگاه، آن‌ها به‌عنوان دانشجویان بین‌المللی محسوب می‌شوند و شهریه‌های بیشتری پرداخت می‌کنند. اگرچه انقلاب اسلامی به‌طور رسمی با هدف حمایت از فقرا دسترسی به منابع را تجدیدساختار کرد، اما افغان‌ها مرزی بودند که تعلق ملی بر نشانه‌های مشترکی مانند مسلمان بودن یا زبان فارسی غلبه کرد.

در فیلم، چند مصاحبه‌شونده‌ی ایرانی به بی‌عدالتی وضعیتی اشاره می‌کنند که طبقه‌بندی اجتماعی میان افغان‌ها و ایرانی‌ها را طبیعی جلوه می‌دهد: مردان ایرانی—از مربیان طبقه‌ی کارگر گرفته تا مدیران، مدیران عامل و مالکان مجموعه‌های تنیس—تا حدی شرایطی را شکل می‌دهند که افغان‌ها بتوانند چه در داخل و چه خارج زمین تنیس مشغول به کار شوند. یکی از مدیران مجموعه تنیس می‌گوید بازیکنی مانند اسماعیل اگر مدارک لازم را داشت قطعاً پیشرفت می‌کرد. دیگران، مانند کاپیتان تیم دیویس‌کاپ ایران، این ایده را رد می‌کند که «کارگر افغانی» بتواند در سطح ملی رقابت کند. او می‌گوید: «تا یک حدی می‌شه بهشون کمک کرد. چون میگم: از پای و اساس کارغیرقانونیه. خیلی نمی‌تونی بهشون بها بدی.»

**خواندن چهره‌ها**

در یکی از بخش‌های مستند، شخصیت‌های اصلی با فیلم‌سازان درباره‌ی معنای «افغان بودن» در ایران برای خودشان صحبت می‌کنند. مریم، همسر کشمیر، داستان دورهمی را تعریف می‌کند که در آن ایرانی فرض می‌شود. او می‌گوید ایرانی‌ها افغان‌ها را با کثیفی مرتبط می‌دانند. به گفته‌ی او، چنین کلیشه‌های نژادپرستانه‌ای «از افغانی ها دیو درست کردن»—حتی در میان «[ایرانی‌های] خوب».

در سال ۲۰۱۶، هنگامی که در گلشهر—محله‌ای در مشهد با جمعیت زیاد افغان—در حال پژوهش بودم، با عکاس رضا حیدری شاه بیدک مصاحبه کردم که یک کانال رسانه اجتماعی به نام «گلشهر روزمره» راه‌اندازی کرده بود. حیدری و خانواده‌اش هزاره بودند، اما او توضیح داد که در میان اعضای خانواده‌اش تنها کسی است که «شبیه هزاره‌ها به نظر نمی‌رسد.» ظاهرش به او این امکان را می‌داد که در زندگی عمومی ایرانی فرض شود و از آزار و تبعیض اجتناب کند، مگر زمانی که ارائه‌ی مدارک شناسایی لازم بود.

در مستند، محمد، اسماعیل و مجتبی که از قوم هزاره هستند، تجربه‌شان را از این‌که به‌خاطر ویژگی‌های ظاهری‌شان در ایران «افغان» شناخته می‌شوند و به همین دلیل با نژادپرستی روزمره مواجه‌اند بیان می‌کنند. برای مثال، اسماعیل به فیلم‌سازان می‌گوید که در فیس‌بوک و زندگی روزمره، ایرانی‌ها او را با جکی جان و بروس لی مقایسه می‌کنند.

در صحنه‌ای دیگر، مجتبی هنگام یادآوری این‌که در کرمان، شهری و استانی در جنوب ایران، به او توهین شده است، نمی‌تواند جلوی احساسات خود را بگیرد: «می‌گویند، این افغان است؟ کره‌ای است؟ چینی است؟» و به‌تمسخر می‌گویند «رابطه‌ات با جومونگ چیست؟» اشاره به جومونگ، مانند بروس لی و جکی جان— تأکید و تکرار کلیشه‌های نژادپرستانه در آسیا است.

اما فیلم همچنین خط فرضی نزدیکی نژادی را نشان می‌دهد که هزاره‌ها را با مردم و مکان‌هایی در شرق آسیا پیوند می‌دهد. در بخشی از فیلم، مجتبی حس پیوند با این منطقه را بیان می‌کند. او توضیح می‌دهد که بعد از راجر فدرر، بازیکن تنیس مورد علاقه‌اش کی نیشیکوری، بازیکن ژاپنی است، زیرا احساس می‌کند «نژاد» مشترکی دارند. برای مجتبی، نیشیکوری نماد آرزو و الگویی از شرق آسیا در ورزشی است که افغان‌ها معمولاً در آن دیده نمی‌شوند.

شیوه‌های خواندن چهره‌ها در میان جمعیت‌های مهاجر افغانستان در آسیا به شکل‌های متفاوتی بروز می‌یابد. در ایران و در استان کویته پاکستان، که جمعیت بزرگی از پناهندگان افغانستان در آن زندگی می‌کنند، هزاره‌ها به‌عنوان پناهندگان افغان شناخته می‌شوند. در مقابل، در لاهور، جایی که افغان‌ها عمدتاً با پشتون‌ها تداعی می‌شوند، هزاره‌هایی که با آن‌ها مصاحبه کرده‌ام می‌گویند مردم اغلب آن‌ها را چینی یا اهل گلگت-بلتستان تصور می‌کنند.

روایت‌های نزدیکی با مردم شرق آسیا در میان نسل‌های جوان‌تر هزاره را می‌توان در میان اینفلوئنسرهای شبکه‌های اجتماعی نیز مشاهده کرد، از جمله سوری—اینستاگرامری که خانواده‌اش اهل افغانستان‌اند و خودش در ایران به دنیا آمده و بزرگ شده است. در مجموعه‌ای از پست‌های شبکه‌های اجتماعی در سال ۲۰۲۳، او با نوشته‌هایی به خط ژاپنی روی صورتش ظاهر می‌شود. در یکی از تصاویر، با شمشیری که نیمه‌راه از غلاف بیرون آمده، ژست گرفته است؛ کپشن همراه تصویر شامل جملاتی دراماتیک است که به شاهزاده Ōtsu پیش از مرگش با هاراکیری یا سپوکو نسبت داده می‌شود.

در فیلم، همه‌ی مردان، فارغ از تعلق قومی‌شان، با اشکال مختلفی از نژادپرستی روزمره در ایران مواجه‌اند. وحید توضیح می‌دهد که واژه‌ی «افغانی» به‌عنوان توهین به کار می‌رود—واقعیتی که، به‌قول او، باید «تحملش کرد». کشمیر، هم‌رده او، اضافه می‌کند: «هرچقدر هم خوب باشیم، باز غریبه به‌نظر می‌رسیم، افغانی به‌نظر می‌رسیم. واقعاً نمی‌فهمم مشکل‌شان با افغانی بودن چیست.»

قابل توجه است که واژه‌ی «افغانی» از نظر دستوری صحیح است و در ایران، کشورهای عرب‌زبان و فراتر از آن به طور گسترده‌ای استفاده می‌شود. (در افغانستان، این واژه نام واحد پول ملی است.) در مقابل، «افغان» یک دسته‌بندی سیاسی و حقوقی مدرن است که شامل افرادی از گروه‌های قومی مختلف می‌شود که پیش از ظهور و تثبیت رژیم‌های مرزی در اوایل قرن بیستم، به این شکل طبقه‌بندی نشده بودند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، اسناد استعماری و قاجاری به طور مشخص دسته‌بندی «افغان» را به پشتون‌ها نسبت می‌دادند. در آن دوره، افغان‌ها—که منظور پشتون‌ها بود—به‌عنوان یک گروه قومی در کنار بلوچ‌ها، اعراب، افشارها، کردها و نوشیروانی‌ها در استان‌های جنوب شرقی شناخته می‌شدند. نکته‌ی مهم این است که در آن زمان تعلق اجتماعی تنها بر اساس خطوط قومی شکل نمی‌گرفت، بلکه از طریق وابستگی‌های دینی و معنوی و همچنین خدمت نظامی نیز تعریف می‌شد. نمونه‌ی برجسته آن، قزلباش‌های افغانستان امروزی هستند که به دلیل ثبت خدمت‌شان به‌عنوان شیعیان در دوران صفویه، جایگاه متمایزی نسبت به پشتون‌ها در ایران امروز دارند.[[4]](#endnote-3)

امروزه واژه‌ی «افغانستانی» در ایران بیش‌تر رواج یافته است—نه تنها در میان افغان‌ها بلکه میان روزنامه‌نگاران، نویسندگان و پژوهشگران ایرانی نیز. با توجه به موج‌های مهاجرتی جدیدتر، این واژه به طور فزاینده‌ای در سطح جهانی به کار می‌رود تا همه‌ی گروه‌های قومی را که شهروندان افغانستان کنونی هستند، دربرگیرد.

**افغانی «ابدی»**

در ماه‌های اخیر، بحث‌های عمومی در ایران حول هشتگ «#اخراج\_افغانی\_مطالبه\_ملی\_است» شدت گرفته است. این‌که این هشتگ از کجا آغاز شد، چه کسی آن را راه‌اندازی کرد و چگونه تا این حد در فضای مجازی گسترش یافت، همچنان موضوع گفت‌وگوهای بی‌شماری در مباحثات عمومی، مقاله‌ها و ویدیوکلیپ‌هاست. این روند توجه‌ها را به مسئله‌ای جلب کرده که مدت‌ها پابرجا بوده اما عمدتاً نادیده گرفته شده است: نژادپرستی در ایران و در دیاسپوراهای ایرانی.

ایرانیان در داخل کشور اغلب نژادپرستی را با ارجاع به شرایطی که خود با آن مواجه‌اند توجیه می‌کنند—از جمله دولت زندانبانی که زندگی اجتماعی و سیاسی را کنترل می‌کند، و پیامدهای سیاسی-اقتصادی تحریم‌ها بر زندگی روزمره‌شان. در چنین بستری، چهره‌ی «افغانی» به‌طور مداوم به‌عنوان تهدیدی برای جمعیت ایران بازنمایی می‌شود.

روزنامه‌نگارانی مانند مازیار خسروی—که به‌صورت علنی از سیاست‌مدار اصلاح‌طلب میرحسین موسوی حمایت می‌کند و با مجرم‌انگاری روزنامه‌نگاران مخالفت دارد—همانند حزب بدیل برای آلمان AfD در آلمان و دیگر رهبران راست‌گرا، برای هدف قرار دادن مهاجران از نمونه‌هایی از زندگی روزمره‌ی کارگران و صاحبان مشاغل کوچک ایرانی استفاده‌ی ابزاری می‌کند. در میزگردی که اخیراً انصاف‌ نیوز برگزار کرد، خسروی درباره‌ی هدف‌گیری مستقیم مهاجران به‌جای سیاست‌گذاران در این هشتگ مورد سؤال قرار گرفت. او در پاسخ گفت: «شرایط را به فضاهای مجازی تقلیل ندهید. اگر در یزد بروید، مغازه‌ها در اختیار اتباع قرار گرفته است. در جنوب شهر که توییتر نمی‌دانند چیست. شرایط دارد بحرانی می‌شود و سیاست‌گذاری‌ها باید تغییر کنند.»[[5]](#endnote-4)

محور اصلی این روایت‌های واپس‌گرا اضطراب ها درباره ساختار جمعیتی و تهدید فرضی حضور افغان‌ها در ایران است که به انسجام کسب‌‌وکارهای خرد، مدارس، فضاهای عمومی و سایر زیرساخت‌های حیاتی آسیب می‌زند. روایت‌های رایج—هم در فضای مجازی در واکنش به هشتگ و هم در زندگی روزمره—افغان‌ها را مقصر همه‌چیز از افزایش قیمت تخم‌مرغ و انباشت زباله‌ها در شهرها تا کمبود آب و قاچاق انسان می‌دانند. از یک مرد فارسی‌زبان در ابتدای ۳۰ سالگی که در شهری در مرکز ایران زندگی می‌کند پرسیدم مردم ایران درباره‌ی افغان‌ها چه می‌گویند. او غیرقانونی بودن کارگران افغان و فشار فرضی آن‌ها بر زیرساخت‌های ایران را برجسته کرد: «من در تهران از هر ده نفری که می‌بینم حداقل دو یا سه نفرشون افغان هستند. این تعداد زیاد افغان‌ها در ایران بار اقتصادی بسیار زیادی برای کشور است. این نیروی کار غیرقانونی از منابع کشوری استفاده می‌کند که دچار کمبودهای بسیار زیادی هست.»

چهره‌های معروفی مانند خسروی، هر اتهامی را مبنی بر این‌که زبان‌شان افغان‌ستیزانه است، عنادآمیز تلقی می‌کنند: او برداشت‌هایی مانند «سیل مهاجرت افغان‌ها به ایران» را دقیق می‌داند.[[6]](#endnote-5) به نظر او، هرگونه انتقاد در این زمینه به عادی‌سازی مهاجرت بدون مدارک رسمی کمک می‌کند و به انسجام ایران تهدید وارد می‌سازد. به‌موازات گفتار واپس‌گرایانه و ضد مهاجر در سراسر جهان، امنیتی‌سازی مرزها و ادعای حفظ منابع ایران برای ایرانیان به‌عنوان دغدغه‌هایی عاجل توجیه می‌شوند، تا خود را عملاً از مسئله‌ی نژادپرستی مبرا کنند.

**سینما و زمانه‌ی زندان‌محور**

فیلم «اعتراض وارد نیست» با احتیاط مخاطبان را با نژادپرستی ضدافغان در ایران آشنا می‌کند، بدون این‌که به‌صراحت از آن نام ببرد و بدون این‌که هیچ‌ یک از اشخاص مربوطه را اهریمنی یا رمانتیک جلوه دهد. این فیلم نشان می‌دهد که چگونه افغان‌ها، به‌ویژه‌ طبقه‌ی کارگر—که بسیاری از آنان تهران را خانه‌ی خود می‌دانند—از مشارکت کامل در جامعه محروم هستند، در حالی که کار فیزیکی‌شان، به معنای واقعی کلمه، به ساخت چشم‌اندازهای شهری و خدمت‌رسانی به خانوارهای ایرانی کمک کرده است.

زمانی که این فیلم برای نخستین بار در جشنواره‌ی هات داکس در کانادا در سال ۲۰۱۶ به نمایش درآمد، حمایت و توجه جهانی را جلب کرد. در ایران، اولین نمایش آن در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم مستند ایران، که به سینمای حقیقت نیز شناخته می‌شود، برگزار شد، جایی که تقاضا آن‌قدر زیاد بود که بسیاری از مهمانان دعوت‌شده نتوانستند وارد سالن پر از جمعیت شوند. فیلم‌سازان دعوت‌های متعددی برای نمایش دریافت کردند، ازجمله از موزه هنرهای معاصر که فرناز به خاطر می‌آورد «مردم روی زمین نشسته بودند یا ایستاده بودند» و نیز خانه سینما.

در سال ۲۰۱۹، پیش از آن که پاندمی کووید-۱۹ منجر به تعطیلی سینماها شود، سینمای هنر و تجربه، برنامه‌ای زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، از جورابچیان دعوت کرد تا فیلم را به نمایش بگذارند. فرناز جورابچیان در گفت‌وگوی تازه‌ای به‌یاد آورد که زمانی که«اعتراض وارد نیست» منتشر شد، پیشنهادهایی از سوی سیاست‌گذاران برای دیدار با کارگردانان به منظور بررسی واکنش‌های سیاسی و حقوقی به تبعیض ساختاری علیه افغان‌ها در ایران مطرح شد. با این حال، این دیدارها هرگز محقق نشدند.

امروزه افغان‌ها با وضعیتی زندان‌گونه روبه‌رو هستند که با بازداشت‌ها، بازگرداندن‌های اجباری و اخراج‌ها از آلمان، پاکستان و ایران مشخص می‌شود، و ایالات متحده نیز در پی آن است که به این روند بپیوندد؛ چرا که دولت ترامپ اخیراً اعلام کرده است که وضعیت حفاظت موقت (Temporary Protected Status) مهاجران افغان را تمدید نخواهد کرد. در میان این تحولات، فیلم «اعتراض وارد نیست» فضایی را برای پرداختن به تنش‌های مرتبط با کار افغان‌ها در نقاط مختلف جهان باز می‌کند.

اما این گفت‌وگوها تأثیر فوری گل‌آقا نخواهد داشت. وی مانند ده‌ها هزار افغان دیگر، تحت نظام فعلی تنها مجاز است که در کابل برای ویزای گردشگری ایران درخواست دهد. در حال حاضر هیچ ویزایی به کارگران افغان اجازه‌ی مهاجرت رسمی برای کار در ایران را نمی‌دهد. تقویت روابط بین افغانستان، ایران و کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا مانند آلمان و اتریش ممکن است در نهایت به توافق‌نامه‌های رسمی مهاجرت کاری منجر شود. اما فعلاً گل‌آقا و خانواده‌اش مجبور شده‌اند مکانی را ترک کنند که سال‌ها خانه‌ی خود می‌دانستند. در کابل، او باید دوباره بر فروش نیروی کار فیزیکی خود تمرکز کند، در حالی که رؤیای او برای کار به‌عنوان مربی حرفه‌ای تنیس همچنان معلق مانده است.

پی‌نوشت‌ها

1. پژوهشگر در دانشگاه برن [↑](#footnote-ref-1)
2. Paniz Musawi Natanzi, “German Perversions of Mental Health Care Male Afghan Refugees, Deportation, and Carceral Systems during NATO’s War in Afghanistan,” in Laura Kromják and Ajlina Karamehić-Muratović eds. Intergenerational Trauma in Refugee Communities (Routledge, 2024), pp. 184–198. [↑](#endnote-ref-1)
3. Kevin L. Schwartz, “‘Citizen Martyrs’: The Afghan Fatemiyoun Brigade in Iran,” Afghanistan 5/1 (2022), pp. 93–121. [↑](#endnote-ref-2)
4. Ervand Abrahamian, Iran Between Two Revolutions (Princeton University Press, 1982), p. 15. [↑](#endnote-ref-3)
5. Ensafnews, “[Mizgerd daq Iran va muhajeran Afghan [Hot Roundtable Iran and Afghan Migrants]](https://ensafnews.com/590617/%D9%85%DB%8C%D8%B2%DA%AF%D8%B1%D8%AF-%D8%AF%D8%A7%D8%BA-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D9%88-%D9%85%D9%87%D8%A7%D8%AC%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%A7%D9%81%D8%BA%D8%A7%D9%86-%DB%B1-%D8%A8%D8%AA%D9%88/)” (Part 1), May 2025. [↑](#endnote-ref-4)
6. Ensafnews, “[Mizgerd daq Iran va muhajeran Afghan [Hot Roundtable Iran and Afghan Migrants]](https://ensafnews.com/590821/%D9%85%DB%8C%D8%B2%DA%AF%D8%B1%D8%AF-%D8%AF%D8%A7%D8%BA-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D9%88-%D9%85%D9%87%D8%A7%D8%AC%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%A7%D9%81%D8%BA%D8%A7%D9%86-%DB%B2-%D9%88%D8%A7%D8%B9/)” (Part 2), May 2025 [↑](#endnote-ref-5)